

پیر مرد و دانشگاه^۱



رحمت ... رجایی*



عنوان را از شعر محمد عابدی «پیر مرد و درخت گردو» گرفتم، ضمناً این عنوان یادآور رمان مشهور ارنست همینگوی به نام «پیر مرد و دریا» است.

* روزنامه نگار،
پژوهشگر تاریخ

محمد عابدی (۱۳۰۰-۱۴۰۰) در یازدهم مهر سال ۱۳۳۶ش با استقرار در ساختمان سفید رنگی که شرکت دارس ساخته بود. اولین مرکز آموزش عالی سرزمین گرگان را تحت عنوان آموزشگاه عالی جنگل و مرتع گرگان راه اندازی کرد. این مرکز تحت عنوان «دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی گرگان» فعالیت می کند. و تنها دانشگاه تخصصی این حوزه در کشور است. درگذشت محمد عابدی در مهر ۱۴۰۰ بهانه ای شد تا یادی از یکی خدمتگزاران علم در حوزه کشاورزی بکنیم. اخیراً کتابی تحت عنوان «دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی گرگان» در ۳۵۲ صفحه توسط صاحب این قلم منتشر شده که در آن بخشی از خاطرات این مرحوم درباره چگونگی شکل گیری دانشگاه آمده است. محمد عابدی را می توان از شخصیت های سازنده و موثر در تاریخ علوم مربوط به جنگل و جنگلداری ایران دانست، اقدام مهم او تاسیس آموزشگاه عالی جنگل و مرتع گرگان در سال ۱۳۳۶ش است که تا کنون هزاران نفر از آن فارغ التحصیل شدند. عابدی با توجه به دانشی که طی سال ها تحصیل در دانشگاه یوتای آمریکا کسب کرد و عشق و علاقه ای که داشت، توانست پایه های یک نهاد علمی



بزرگی را بنا نهاد که امروز «دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی گرگان» نام دارد و تنها دانشگاه تخصصی در این دو حوزه علمی ایران است. دانشگاه، میراث عابدی است که تا به آخر او را زنده نگه خواهد داشت مثل همان درخت گردویی که نام پیرمرد را زنده نگه داشت.

«پیرمرد و درخت گردو» یکی از اشعار بلند محمد عابدی شیرازی بنیانگذار و نخستین رئیس آموزشگاه عالی جنگل و مرتع گرگان (۱۳۳۶-۴۰) است. عابدی علاوه بر دارا بودن مدرک فوق لیسانس از دانشکده لوگان دانشگاه یوتا آمریکا، شاعری توانمند است. شعر «پیرمرد و درخت گردو» او در قالب قصیده است و اینگونه آغاز می‌شود:

امشب از هر شبی سیاه‌تر است	شب یلدای خالی از سحراست
اشک می‌ریخت بر جنازه شب	چشم بی تاب اختر و کوکب
گرگی از راه دور زوزه کشان	دم فرو برده باز کرده دهان
کوچه تاریک بود و ناآرام	دیو شب پاره کرده بود لگام
پیر مردی اسیر بند خیال	سری آشفته داشت پر جنجال
تک و تنها نشسته با غم دل	مانده از دست روزگار کسل

بعد از آن شاعر، حکایت پیر مردی را بیان می‌کند که رمالی بعد از مشاهده کف دست او، پیش بینی مرگش را می‌کند و همین امر تعامل روحی پیرمرد را به هم می‌ریزد و او آشفته و هراسان می‌سازد:

یادش آمد قیافه کف بین	با خیرهای تلخ زهر آگین
گفت کف بینی در این کتیبه دست	خط عمرت نشسته در بن بست
کف دست تو می‌زند فریاد	دل نباید به کار فردا داد
سال نو در خزان بد فرجام	در جهان نیست از تو دیگر نام
فال رمال سست بی بنیاد	در دل پیر کارگر افتاد
پیک مردن هراس مرد افزود	یادش آمد گذشته‌های کبود

پیرمرد یاد گذشته خود می‌افتد و جفاهایی که بر برخی از افراد از جمله همسرش کرده بود به خاطر می‌آورد، از روزگار سپری شده و جوانی از دست رفته افسوس می‌خورد. او از خدا گلایه می‌کند که اصلاً چرا مرادی؟

پیر گفت ای خدا چرا زادم	هرچی دادی تمام پس دادم
من نه فرمانروا نه سردارم	نه دلی خوش که مال و زر دارم
نه چو سعیدی که یک گلستان داشت	نه چو حافظ که فال و دیوان داشت
نه پل و کاخی و کتیبه مراست	نه مرا پور و دخت و زاده بجاست
اکتشافات و اختراعم نیست	هنر خواندن سماعم نیست
نه وزیرم نه صاحب دیوان	چه کسی نام من برد به زبان
حاصلم چیست از حیات وجود	مگسی را چه سود بود و نبود؟
دیر ماندن در این سرای کهن	چو بمیرم چه ماند از من؟



پیرمرد نگران است و می پرسد که واقعا حاصل حیات او چیست؟ او که مال و منالی ندارد، پسری هم ندارد پس چه کسی از او، بعد از مرگ یاد خواهد کرد؟ پیرمرد در هول و هراس و ترس از مرگ و فراموشی است که ناگهان درخت گردویی که کاشته بود به صدا در می آید:

بانگ سر داد هان مرا بنگر	این منم آنچه خواهی از داور
برنشاندی مرا به سینه خاک	حفظ کردی از آفت ناپاک
آب دادی بهار و فصل تموز	نیست همچون توام کسی دلسوز
حال بنگر شکوه و قامت من	تن نستوه و استقامت من
ریشه ها پنجه برده بر دل خاک	شاخه ها سر کشیده بر افلاک
شاخ و برگم پناه مرغ و طیور	چوب خشکم متاع جور و اجور
میوه و سایه بان و آن چه مراست	همه راحت رسان خلق خداست

درخت گردو به پیرمرد که نگران و هراسان است قول می دهد که هرگز او را فراموش نخواهد کرد و همواره به یاد او خواهد بود.

من در این خانه دیر خواهم زیست	همه پرسند این درخت از کیست؟
هستی من به هستیت پیوست	با تو هستم همیشه تا به الست
من که پرورده ی وجود توام	در همه عمر یاد بود توام

به نظر من حکایت پیرمرد و درخت گردو، حکایت عابدی و دانشگاه است. البته اینجا اذعان کنم که آقای عابدی گرفتار رمال سست و بی بنیاد نشده است تا با کف بینی بخواهد آرامش او را برهم بزند. خوشبختانه جفایی هم به همسرش نکرده بلکه آن ها وفادارانه در کنار یکدیگر زندگی کردند. تابستان سال ۹۶ که من به همراه هیئتی از دانشگاه خدمتشان در تهران رسیدیم این عشق و علاقه به یکدیگر را به عینه دیدیم. اگر چه وزیر و وکیل نبودند ولی شاگردانی فرهیخته داشتند که دور ایشان پروانه وار می گشتند.

اگر درخت گردو به فریاد پیرمرد رسید و از تلاش هایش گفت، دست اندرکاران دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی هم بعد از شصت سال به دیدارش شتافتند تا از مجاهدتش در تاسیس آموزشگاه عالی جنگل و مرتع گرگان بگویند. خوشبختانه عابدی با عشق و علاقه از وضعیت دانشگاه پرسید و رئیس (دکتر نجفی نژاد) هم گزارش به او داد. مسئولین دانشگاه همچنین تندیس عابدی را ساختند و در مراسم شصت سالگی دانشگاه، بارها از او به نیکی یاد کردند. من در جریان هستم که می خواستند ایشان را به گرگان دعوت کنند ولی مشکلات جسمی آقای عابدی، اجازه این کار را نداد. دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی گرگان، همان درخت گردویی است که عابدی سال ها پیش کاشت و هم اکنون همه از میوه و سایه آن استفاده می کنند و قطعاً دانشگاه محمد عابدی را فراموش نخواهد کرد.